

تاریخ اجتماعی مردن

Kellehear, Allan

سرشناسه: کلھیر، آلن، ۱۹۵۵ - م.

عنوان و نام پدیدآور: تاریخ اجتماعی مردن/ آلن کلھیر؛ ترجمه قاسم دلیری.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۴۲۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۴۰۸-۷

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: A social history of dying.

یادداشت: واژه‌نامه

یادداشت: کتابنامه

یادداشت: نمایه

موضوع: مرگ

Death

موضوع: مرگ - جنبه‌های اجتماعی - تاریخ

موضوع: Death -- Social aspects -- History

شناسه افزوده: دلیری، قاسم، ۱۳۶۸ -، مترجم

رده‌بندی کنگره: HQ۱۰۷۳/ک۸ت۲۱۳۹۶

رده‌بندی دیویی: ۳۰۶/۹

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۰۹۵۰۵۱

تاریخ اجتماعی مردن

آلن کلہیر

ترجمہ قاسم دلیری



این کتاب ترجمه‌ای است از:

A Social History of Dying

Allen Kellehear

Cambridge University Press, 2007



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

آلن کیلهر

تاریخ اجتماعی مردن

ترجمه قاسم دلیری

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۷ - ۴۰۸ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 408 - 7

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۳۸۰۰۰ تومان

این گل زنبق – تا هماغوشی دوباره، نزد خود نگاهش دار.

از یک نفر در بستر مرگ به دیگری

۲۷ نوامبر ۱۹۰۷

Anonymous (1908:13)

فهرست

- مقدمه ۱۳
- مردن چیست؟ ۱۴
- هدف این کتاب ۱۷
- مرور و نگاه کلی ۲۱

بخش اول: دوران سنگ

۱. ظهور آگاهی از مرگ ۲۹
- آگاهی حیوانات از مرگ ۳۰
- معنای مردن ۳۶
- زمینه اجتماعی و فیزیکی انسان‌های اولیه ۳۸
- برخی زمینه‌های همه‌گیرشناسی ۴۳
- جهان پس از مرگ در دوران سنگ ۴۷
- خلاصه ویژگی‌های مردن در دوران سنگ ۵۱
۲. سفرهای آن جهانی: مرگ به مثابه مردن ۵۷
- مشکل استفاده از استدلال قیاسی ۶۰
- خصوصیات احتمالی مردن در دوران سنگ ۶۴

- ۷۹ درون مایه‌های تکرارشونده مردن
- ۸۱ پیش‌بینی‌های غیرقطعی
- ۸۵ ۳. چالش اول: پیش‌بینی مرگ
- ۸۶ پاسخ‌های دفاعی در پیش‌بینی مرگ
- ۹۰ پاسخ‌های پذیرشی در پیش‌بینی مرگ
- ۹۶ پیش‌بینی مرگ در مقایسه با انکار مرگ
- ۱۰۷ دین و رویکردهای پذیرنده و دفاعی به مرگ

بخش دوم: عصر یکجانشینی

- ۱۱۵ ۴. ظهور یکجانشینی
- ۱۱۸ زمینه اجتماعی و فیزیکی زندگی یکجانشینی
- ۱۲۴ برخی زمینه‌های همه‌گیرشناسی
- ۱۳۳ یکجانشینی، روستاییان، و مرگ
- ۱۳۷ خلاصه ویژگی‌های مردن در عصر یکجانشینی
- ۱۴۳ ۵. تولد مرگ خوب
- ۱۴۷ مرگ خوب دقیقاً چیست؟
- ۱۵۱ نمونه‌های مرگ خوب
- ۱۵۴ مرگ‌های بد
- ۱۵۷ ماهیت سیاسی مرگ خوب
- ۱۶۶ الزامات کسب آمادگی
- ۱۶۹ ۶. چالش دوم: آماده شدن برای مرگ
- ۱۷۱ چرا افراد بعد از مرگ - و حین مردن - کسب آمادگی می‌کنند
- ۱۷۶ آماده شدن برای مردن و دوگانگی زندگی روزمره
- ۱۷۹ منافع شخصی و اجتماعی کسب آمادگی برای مرگ
- ۱۸۸ تحولات تضعیف‌کننده مرگ خوب

بخش سوم: عصر شهرنشینی

۷. ظهور و گسترش شهرها ۱۹۷
- زمینه اجتماعی و فیزیکی شهرنشینی ۱۹۹
- زندگی و مرگ در شهرها ۲۰۳
- طبقات متوسط مبادی آداب ۲۰۶
- مرگ و ارزش‌های طبقه متوسط ۲۱۱
- برخی زمینه‌های همه‌گیرشناسی ۲۱۷
- مدرن شدن مرگ خوب ۲۲۳
- خلاصه ویژگی‌های مردن در عصر شهرنشینی ۲۲۶
۸. تولد مرگ خوب مدیریت شده ۲۲۹
- از مرگ خوب تا مرگ مدیریت شده ۲۳۱
- منظور از مرگ «مدیریت شده» چیست؟ ۲۳۷
- قدرت پزشکی و مرگ مدیریت شده ۲۴۲
- نمونه‌هایی از مرگ مدیریت شده ۲۴۶
- مرگ‌های مدیریت شده: خوب، بد، و سوءتعبیر شده ۲۵۲
- چالش رام کردن مرگ ۲۵۷
۹. چالش سوم: رام کردن مرگ ۲۶۱
- رام و وحشی ۲۶۲
- فیلیپ آریه و مرگ رام شده ۲۶۶
- رام کردن دینی و پیدایش رام کردن پزشکی ۲۷۳
- رام کردن امر طبیعی و رام کردن امر وحشی ۲۷۷
- زیگمونت باومن و مرگ رام ۲۷۹
- تهدیدها و طنزها در رابطه با رام کردن مرگ ۲۸۴

بخش چهارم: عصر جهانشهری

۱۰. گسترش فزایندهٔ مدرنیته ۲۹۱
- بافت اجتماعی و فیزیکی مدرنیته ۲۹۴
- برخی زمینه‌های همه‌گیرشناسی ۳۰۶
- مردن در دنیای مدرن جهانشهری ۳۱۵
- خلاصهٔ ویژگی‌های مردن در عصر جهانشهری ۳۱۹
۱۱. تولدِ مرگ شرم‌آور ۳۲۵
- از بین رفتن یکپارچگی مرگ ۳۲۸
- مرگ شرم‌آور چیست؟ ۳۳۴
- نمونه‌هایی از مرگ شرم‌آور ۳۴۱
- مرگ ضدقهرمانانه: مقاومت و مخالفت ۳۴۷
- مردن در زمان «درست» ۳۵۳
۱۲. چالش نهایی: زمان‌بندی مرگ ۳۵۷
- زمان «درست» مردن: چالش‌های مرحلهٔ پایانی ۳۵۸
- زمان و روابط اجتماعی ۳۶۳
- زمان «درست» مردن: چالش‌های بیوگرافیک ۳۶۷
- قدرت زمان‌بندی ۳۷۳
- کنترل شخصی و مرگ غیرشخصی ۳۷۶
- آیندهٔ مردن: آیا زمان تغییر فرا رسیده است؟ ۳۷۹
- نتیجه‌گیری ۳۸۳
- کتاب‌شناسی ۳۹۳
- واژه‌نامهٔ انگلیسی به فارسی ۴۱۸
- نمایه ۴۲۱

تجربیات ما از مردن تحت تأثیر تصورات باستانی از مرگ و مسئولیت اجتماعی در پایان زندگی شکل گرفته‌اند. از باورهای دوران سنگ دربارهٔ مردن به مثابهٔ سفر آن‌جهانی تا مردن در خانه‌های سالمندان در عصر جهان‌شهری معاصر، آلن کیلپیر خواننده را به سفر اکتشافی دو میلیون‌ساله‌ای می‌برد که چالش‌های عمده‌ای را که همگی با آن مواجه می‌شویم مطرح می‌کند: پیشگویی، کسب آمادگی و زمان‌بندی مرگ نهایی خود.

این کتاب بررسی جامعی است از اسناد علوم انسانی و بالینی دربارهٔ مرگ انسان. رویکرد تاریخی این کتاب، تصاویر اخیر مردن از سرطان و مراقبت‌های پزشکی را در بافت گسترده‌تر تاریخی، پزشکی و جهانی قرار می‌دهد. مردن از خاستگاه خود به مثابهٔ سفر آن‌جهانی تا تحول متعاقبش به قالب «مرگ خوب» یا «مرگ خوب‌مدیریت‌شده» در جوامع یک‌جانشین ردیابی شده است. پروفیسور کیلپیر استدلال می‌کند که امروزه بیشتر مرگ‌ها خوب‌مدیریت‌شده نیستند، در عوض شاهد افزایش انواع مرگ شرم‌آور هستیم. سرطان، بیماری قلبی یا علم پزشکی هیچ‌کدام معرف مرگ مدرن با بزرگ‌ترین آزمون‌های اخلاقی‌اش نیستند؛ بلکه فقر، سالمندی و طردشدگی اجتماعی اصلی‌ترین مؤلفه‌های مرگ‌های امروزی هستند.

مقدمه

مطالعه مرگ مثل خیره شدن به درون استخری است که تصویرمان را منعکس می‌کند. آبی که در استخر وجود دارد به ما نشان می‌دهد که به چگونه انسانی بدل شده‌ایم. پشت تصاویر شکننده و موقتی فردی که در سطح آن ظاهر می‌شود، معاشران کمتر شناخته شده‌ای هم وجود دارند - امواج غریب تاریخ و خیزاب‌هایی فرهنگی که پنهانی خود را به درون زندگی ما می‌کشند و از آن خارج می‌شوند. خیزش این نیروها افسار هویت ما را در دست دارد و در آن تأثیر می‌گذارد، ابتدا برای ساختن هویت ما و سرانجام برای محک زدن آن قبل از عزیمت نهایی اش به هنگام مرگ. این تأثیرات آن قدر ظریف‌اند و چنان با زندگی روزمره ما گره خورده‌اند که غالباً چندان متوجه نیستیم که در پس و سوسه مدرن برای معرفی خودمان به دیگران به مثابه موجودات متفاوت و دارای هویت فردی، حضور دارند. با وجود این، رفتارهای دم مرگ به شکلی مشخص احاطه این تأثیرات ظریف بر ما را نشان می‌دهد.

این کتاب تلاشی است برای آن‌که از این گونه تصاویری که از خود داریم فاصله بگیریم، نسبت به داستان مرگ انسان‌ها زاویه دید گسترده‌تری اتخاذ کنیم و الگوهای عمده مردن^۱ را در سراسر تاریخ خود بشناسیم و توصیف کنیم.

۱. dying: این واژه از این جهت با واژه death (مرگ بیولوژیکی) تفاوت دارد که به فرایند مرگ و تمام تجربیات و رفتارهای وابسته به آن مربوط می‌شود. به طور کلی موضوع کتاب

اگرچه همه در آخر کار می‌میرند، همه مسیرهایی که به این نقطه پایان ختم می‌شوند یکسان نیستند؛ نحوه مرگ ما انسان‌ها همیشه یکسان نبوده است. این بدان دلیل است که انسان‌ها میراث فرهنگی یا محیط فیزیکی مشترکی ندارند. باورهای مذهبی و مناسک عجیب و غریب به وفور حول محور واقعیت مرگ شکل گرفته‌اند، و هر دایره‌المعارف سنت‌های انسانی این را گواهی می‌دهد. با وجود این، جالب توجه و خیره‌کننده است که بخش عمده رفتارهای شخصی پیش از مرگ، خود را صرفاً در قالب معدودی آشکال ساده به نمایش می‌گذارند. هر یک از این روش‌های مردن داستان دلهره‌آوری درباره زندگی انسان‌ها در محیط‌های فیزیکی، اقتصادی یا اجتماعی خاص روایت می‌کند. رفتارهای دم مرگ به روی خطوط دغدغه‌های اخلاقی و سیاسی که عمیقاً در چهره تاریخ انسانی ما حک شده‌اند نوری تند و افشاگر می‌اندازند. رفتارهای دم مرگ تمام تأثیرات تردیدناپذیر ناشی از فشارهای زندگی انسان را در خود دارند - از حملات حیوانات، مالکیت، و سربرافراشتن مشاغل گرفته تا چالش‌های زندگی در سالمندی، خودکامگی یا از خودبیگانگی اجتماعی.

مردن آیینی‌ای در برابر این نوع منشأهای اتفاقی و نهادی قرار می‌دهد. بدین ترتیب، همان‌طور که تلاش می‌کنیم - گاهی با موفقیت و گاه همراه با مصیبت - تا به شیوه‌ای زندگی کنیم که همواره هم از دیگر مردمان به ما ارث رسیده است و هم با زندگی آنان پیوندی نزدیک دارد، رایج‌ترین جنبه تاریخ گسترده‌تر ما در مقام نوع بشر که مورد غفلت واقع می‌شود تجربه مردن است. این استخر که قدرت منعکس‌کنندگی دارد، در پایان زندگی زمینه و شرایط گسترده‌تر وابستگی ما به دیگران را آشکار می‌سازد. کیفیت اخلاقی و اجتماعی زندگی ما چه خوب و راحت و چه رنج‌آور، به‌راستی به کمک الگوهای آمد و رفت‌های ما سنجیده می‌شود.

مردن چیست؟

به لحاظ زیست‌شناختی، مردن تنها چند ثانیه گرانبها یا برخی اوقات چند دقیقه

حاضر نیز همین فرایند اجتماعی و روانی «مردن» است که در طول اعصار مختلف به رفتارهای مردم در جوامع مختلف شکل داده است. -م.

زمان می برد. فرایند جسمانی مردن معمولاً از یکی از اندام‌های معیوب بدن آغاز می شود و سپس آرام آرام گسترش می یابد و با دقت زیاد با ترک تک تک اتاق‌های بدن چراغ‌ها را نیز خاموش می کند. خاموشی بافت‌ها و سپس سلول‌ها همه چیز را به خمیر، بعد به گاز و سپس به غبار تبدیل می کند. و سپس غبار «ما» به برادران ریزه‌دانه‌های مان می پیوندد. از دید من و شما، این آن «مردن» نیست که ما به مثابه انسان مشاهده و تجربه‌اش می کنیم. این آن «مردن» نیست که می بینیم، به آغوشش می کشیم و با آن سخن می گوئیم. این آن «مردن» نیست که ما به مثابه جان به در بردگان از سوانح یا انسان‌هایی با سلامتی رو به زوال با آن کنار می آییم یا با آن زندگی می کنیم. و این نحوه «مردن» حیوان ذی شعوری نیست که خاطراتش زود فراموش می شوند، یا با عزت و احترام به هر جهانی که بعد از پایان نهایی فرایندهای بیولوژیکی در انتظار ما باشد (یا نباشد) برده می شوند.

کتاب‌های دیگری هم درباره مردن هست، کتاب‌هایی درباره مصایب عاطفی‌ای که گاهی اوقات مردم در هنگام تلاش برای درک حتمی بودن مرگشان متحمل می شوند، یعنی همان سفرهایی که به شدت شخصی، محرک اندیشه و روحانی هستند. و در مورد مردن از دیدگاهی پزشکی تر و فیزیکی تر هم کتاب‌هایی هست، کتاب‌هایی که با مهارت تمام توضیح می دهند که چگونه تحت فشارهای ناشی از بیماری‌های مختلف، بدن به شکلی خشن، جانکاه و حزن‌آور مسیر زوال را طی می کند. من در کتابم به مرگ از دریچه‌ای غیرپزشکی و غیرکالبدشناسانه نگریسته‌ام.

مردن آن گونه که من در این کتاب درباره‌اش بحث می کنم، از این منظر با زندگی سر و کار دارد که ما در فضای پُر اضطرابی زیست می کنیم که زاده آگاهی از این نکته است که مرگ خیلی زود ما را شکار خواهد کرد. من در این جا از مردن به مثابه پیشینی خودآگاهانه مرگ قریب الوقوع و دگرگونی‌های اجتماعی ایجاد شده در سبک زندگی که به دست خودمان و دیگران و بر اساس همین آگاهی شکل گرفته‌اند صحبت می کنم. این یعنی زندگی آگاهانه که بخشی از فرایند مردن است، و نه مردنی که ما آن را صحنه نهایی از کارافتادن نوعی ماشین بیولوژیکی رو به زوال تصور می کنیم. زندگی در طول این مدت چگونه است؟ چرا ما در خلال فرایند

مردن به گونه‌ای زندگی می‌کنیم که گویا غالباً مبتنی بر روش‌های از پیش تعیین شده است؟ چه چیزی نیروی محرکهٔ تکرارهای اجتماعی و روانی است که ما غالباً در طول این فرایند شاهدش هستیم؟ روح زمانه^۱ - جوهره و ارزش‌های فرهنگی دوران - چیست که مسئول این اشکال روانی و اعمال اجتماعی است، اشکال و اعمالی که برجستگی پیدا می‌کنند یا در طول تاریخ تحت الشعاع دیگر اشکال قرار می‌گیرند؟

در صفحات بعد سعی خواهیم کرد پله پله نشان دهیم که ماهیت مردن در زمانهٔ ما ملغمه‌ای است از خصوصیات که از سنت‌های گذشتگان به ارث برده‌ایم - شهری، روستایی و ماقبل تاریخی - به علاوهٔ الزام‌های کنونی اقتصادی، سیاسی و سلامت عمومی که ریشه در زمانه و جوامع خودمان دارند. من برای توصیف هر دورهٔ تاریخی ابتدا فصلی خواهیم آورد که در آن خصوصیات برجستهٔ بارزترین فرهنگ آن دوره به اختصار بیان می‌شود: شاخصه‌های اقتصادی و فرهنگی هر دوره که مسئول الگوهای سلامت، بیماری و مرگ انسان‌های آن دوره است. این توضیحات گسترده، به قول معروف، صحنه را آماده می‌کند و پیش‌زمینه‌ای فرهنگی فراهم می‌آورد که باید مرگ خودمان را با توجه به آن بفهمیم.

فصل دوم هر بخش که به منظور توصیف بیشتر این دوره‌های تاریخی می‌آید، شکل غالب مردن را که در آن زمانه معمول بوده است ترسیم می‌کند. من سعی خواهیم کرد خصوصیات اخلاقی و فرهنگی‌ای را که ورای شکل‌های مختلف رفتارهای مربوط به مرگ قرار می‌گیرند، و انواع مخاطبان اجتماعی را که هر شخص در حال مرگ به گونه‌ای باید با آن‌ها در ارتباط باشد به تصویر بکشم. همچنین دربارهٔ تنش‌ها و تناقضاتی که هر فرد در حال مرگ را به جلو می‌راند یا مانع از حرکت او می‌شود و به او الهام می‌بخشد که مرگ نمونه‌وار^۲ معمول در دورهٔ خود را الگوبرداری کند یا در برابر آن مقاومت کند توضیح خواهیم داد.

در فصل سوم هر بخش، توجهات عمدهٔ فرهنگی آن دوره را به بحث خواهیم

1. Zeitgeist

۲. archetypal: وابسته به کهن‌الگوها. - م.

گذاشت؛ یا به عبارت دیگر، روان‌شناسی اجتماعی را ورای روش رفتاری که افراد در حال مرگ در این دوره‌ها اتخاذ می‌کنند بررسی خواهیم کرد. هر مردنی چالش‌های خود را به همراه دارد که باید با آن‌ها مواجه شویم، درست همان‌طور که تبر سنگی دسته‌ای دارد که باید از آن جاگرفته شود یا همان‌طور که فلوت برای انگشتان و لب‌ها طراحی شده است. به همین ترتیب، افراد در حال مرگ و مخاطبان‌شان از یکدیگر انتظارات متقابلی دارند و این انتظارات تصادفی نیستند، بلکه «طراحی» خاص آن‌ها تعیین‌کننده ماهیت‌شان است – شیوع بیماری‌های خاص، الزامات میان‌فردی نهادهای اجتماعی و اقتصادی، ضرورت‌های اخلاقی و انتظارات گسترده‌تر و غالباً مستور اجتماعی.

هدف این کتاب

من بدان دلیل این کتاب را نوشتم که تحقیقات مربوط به تجربه اجتماعی مردن به شدت ناهمخوان، گسسته و گاهی اوقات منحصر به دوره‌ای خاص بوده‌اند. با توجه به این زمینه، نیاز به نوشتن کتابی را حس کردم که در آن دو هدف مهم بررسی شود. اولاً، مرور و بازبینی بهترین این تحقیقات پراکنده حول محور یک خط داستانی گسترده تاریخی می‌تواند نقطه‌عزیمت تازه‌ای برای آغاز بحث‌های جدید درباره معنای مردن باشد. اتخاذ رویکردی وسیع می‌تواند با تغییر توجه ما از جزئیات کم‌اهمیت مطالعات کوچک به سمت وجوه اشتراکی، که ماهیتاً در بین این مطالعات وجود دارند، شفافیت و تضاد بیشتر و بهتری ایجاد کند. ثانیاً، در طول این مطالعه امیدوارم با تعیین بن‌مایه‌های مشترک در رفتارها و نیروهای محرکه انسانی، دیدگاهی عمیق‌تر، و در عین حال روشن‌تر، و هیجان‌انگیزتر ارائه دهم که بتوانیم بر مبنای آن درباره سرنوشت مشترکمان به تأمل بپردازیم.

در گذشته کتاب‌های نظریه اجتماعی که در آن‌ها تلاش می‌شد درباره تجربه مردن و مرگ تأمل شود فراوان بودند. در برخی از این تحقیقات کمترین توجهی به ادبیات تجربی و سیاسی که در شاخه دیگری از علوم اجتماعی جریان دارد نشده است. حتی اگر بپذیریم که بخش اعظم نظریه اجتماعی به شکل مستقل عمل می‌کند، باز هم به دست آوردن بصیرت در مورد تجربه مرگ انسان‌ها از این

دست آثار کار دشواری به حساب می‌آید. این نوشته‌ها غالباً مبالغه‌آمیز و دشوارفهم‌اند و معمولاً به خمودی دچارند؛ زیرا از هیچ یک از شواهد، حتی شواهد پیش‌پاافتاده مطالعات متعدد مربوط به مرگ که از دهه ۱۹۶۰ پا به عرصه گذاشته‌اند، استقبال نمی‌کنند.

از سوی دیگر، بسیاری از مطالعات مربوط به مرگ که در چهل سال اخیر انجام گرفته و منتشر شده‌اند، به شدت به مکالمه درباره یافته‌های یکدیگر یا حتی بسط دادن این یافته‌ها محدود شده‌اند. مطالعات کیفی درباره بیست یا سی نفر انسان در حال مرگ در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، در مجلات علمی منتشر می‌شدند، این در حالی است که امروزه همین نوع مطالعات، که به روش‌های مبتنی بر مفهوم خودآگاهی مسلح شده‌اند، در ابعاد کتاب‌های قطور عرضه می‌شوند. چیز زیادی عوض نشده است.

تاریخ‌های مردن، به‌ویژه کتاب‌های نویسندگان غربی، اغلب کاملاً اختصاصی‌اند، و عموماً تنها چند دهه از یک دوره تاریخی را پوشش می‌دهند و معمولاً فقط نواحی خیلی خاصی از بریتانیا یا اروپا را مد نظر قرار می‌دهند. استثنائات مشهودی وجود دارند که به شکلی بی‌پایان نماینده «سنت‌های مربوط به مرگ یا «گذشته» ما معرفی می‌شوند. با وجود این، حتی کتاب‌های تاریخی که دوره‌های هزارساله را پوشش می‌دهند، مثل کتاب الهام‌بخش فیلیپ آریه^۱ مورخ فرانسوی، نه از منشأ مردن در تاریخ بشری سخنی به میان می‌آورند و نه از تنوع مردن.

آثاری که در آن‌ها از مراقبت‌های تسکینی^۲ مربوط به مرگ و مردن سخن گفته می‌شود، و همچنین کتاب‌هایی که برای مطالعه دانشجویان نوشته می‌شوند مدام در حال افزایش‌اند که در هر دو نوع، مکرراً گونه‌های کلیشه‌ای^۳ مردن ذکر می‌شوند که در چرخه‌های اولیه تاریخی شکل گرفته‌اند. برخی از این آثار توجه خیلی زیادی به باورهای مربوط به «مرگ خوب» نشان می‌دهند و در نتیجه، شیوه‌ای را که در مانگران متخصص از طریق آن بنیادی‌ترین جنبه‌های مرگ افراد را تغییر می‌دهند دست‌کم می‌گیرند یا آن را کمتر به دیده ارزیابی بررسی می‌کنند. در این آثار، به مرگ ناشی از سرطان هم بیش از حد توجه شده است، توجهی که

1. Philippe Aries 2. palliative care 3. stereotypes

سهواً باعث می‌شود تا دیگر شکل‌های عمدهٔ مردن در دنیای امروز مخصوصاً مرگ بر اثر سالمندی و ایدز مغفول بمانند.

همچنین مشاهده می‌کنیم که از واژه «سنت» به شکل بسیار گسترده‌ای استفاده می‌شود تا در مورد گذشته‌ای نامتمايز، که در آن بیش از حد بر جوامع قرون وسطایی تمرکز می‌شود، سخن گفته شود. با وجود این، غالباً خصوصیات گستردهٔ رفتاری ابدی همچون مردن، به شکل تصورناپذیری از طریق سفر به گذشته در زمان و با مد نظر قرار دادن انواع مختلف اقتصادها و جوامع تعیین شده‌اند. داستان مرگ‌های امروزی ما صرفاً متأثر از قرون وسطی نیست، بلکه دامنهٔ این تأثیرپذیری تا پیوندهای عمیق‌تر و ازلی ما با انسان‌های اولیه و میراث بیولوژیکی و اجتماعی شان با تمام حیوانات نیز گسترش می‌یابد.

سرانجام آن‌که، باید بدانیم برخلاف مطالعهٔ آیین‌های مربوط به مرگ و سوگواری، به وضوح در زمینهٔ تجربهٔ مردن نظریه‌پردازی لازم صورت نگرفته است. ما تا حد زیادی تلاش خود را صرف توضیح موضوعاتی کرده‌ایم که عمدتاً با بدن و مراقبت‌های عاطفی سروکار دارند. بنابراین، در این کتاب من تلاش کرده‌ام تا با دید انتقادی و مرور آثار مربوطه، نوعی نقشه‌برداری و تحول مفهومی ارائه دهم. تأکید من بر زندگی میان‌فردی، سیاسی و فرهنگی تجربهٔ مردن بوده است. انواع اصلی تحقیقات مربوط به مردن - در زمینه‌های علوم بالینی، رفتارشناسی، انسان‌شناسی و اجتماعی - را جمع‌آوری و ارزیابی کرده‌ام و این درک جمعی از مردن را به دوره‌های تاریخی، فرهنگ، و همه‌گیرشناسی^۱ ربط داده‌ام. سپس این درک وابسته به زمان و مکان و بهداشت عمومی را با انواع خاص سازمان اجتماعی و اقتصادی پیوند داده‌ام که اولین بار در آن دورهٔ خاص اتفاق افتاد، اما ضرورتاً منحصر به آن دوران نبود.

سپس چهار الگوی اصلی مردن را که در دوره‌های مختلف تاریخی ظهور یافته و سپس همه‌گیر شده‌اند مطرح خواهیم کرد. این الگوهای مردن جمع‌بندی

۱. epidemiology: رفتارها و خصوصیات فراگیر انسانی در یک دوره. در سراسر کتاب منظور از همه‌گیرشناسی نحوهٔ مرگ و میر خاص یک دوره است؛ بديهی است که عوامل اجتماعی، سیاسی، روانی و زیست‌شناختی در شیوهٔ مرگ انسان‌ها در هر دوره تأثیرگذار بوده‌اند. - م.

ایدئال رفتارهای مشترک و پرتکرار در انتهای زندگی انسان‌ها هستند. این الگوها یا در کنار الگوهای دیگر قرار گرفته‌اند یا باعث شده‌اند تا الگوهای مهم و متضاد دیگری برای مردن که از کهن الگوها نشئت گرفته‌اند به وجود آیند؛ در جاهایی که این الگوهای ثانویه با انواع اصلی تضاد زیادی داشته باشند، در مورد این الگوهای متضاد نیز بحث خواهیم کرد. سپس بحث‌هایی درباره آنچه باور دارم مهم‌ترین نیروهای محرکه فرهنگی هستند که ورای تمام این شیوه‌های بنیادی مردن قرار می‌گیرند مطرح خواهیم کرد.

در خلال پیشبرد توضیحات و بحث خود، هیچ تلاشی نخواهم کرد تا تاریخی را که ارائه می‌کنم با بحث‌های بی‌اعتبار شده‌ای چون بحث‌های «پیشرفت» به مثابه بن‌مایه قهرمانانه تاریخ همراه سازم؛ یا این‌که بخوام عنوان کنم که قایل به برتری «اخلاقی» یک فرهنگ نسبت به دیگری هستم — چیزی که در اکثر سایر تاریخ‌نگاری‌هایی که از الگوی خطی تبعیت می‌کنند به طور تلویحی بدان اشاره شده است. اگرچه بحث‌ها و جزئیات تاریخ‌نگاری‌های مختلف خالی از نقص و کمبود نیستند، نباید تصور کرد که تمامی آن‌ها یکسره روایت‌هایی معیوب و نخبه‌گرا هستند. ارزش دایمی آن‌ها در نقش عملی‌شان به مثابه بحث و استدلال‌هایی — یا حتی روش‌شناسی‌هایی — است که به مثابه برگه‌های گزارشی در یک سفر اکتشافی ادامه‌دار در این باره که ما که هستیم و چه چیزی ما را در مقام نوع بشر به جلو رانده است و همچنان می‌راند، عمل می‌کنند.

امروزه حوزه جامعه‌شناسی تاریخی به دعوتی فراگیر برای مرور و بحث و گفتگو تبدیل شده است. اگرچه در این شیوه مطالعاتی شواهد از صافی‌هایی عبور داده می‌شوند، امری که در جامعه‌شناسی هم به اندازه تاریخ حایز اهمیت تلقی می‌شود، باید گفت که شواهد به خودی خود بیشترین اهمیت را ندارند، بلکه پتانسیلشان برای مطرح کردن دیدگاه‌های جدید و بدیع در رابطه با تجربیات انسانی است که اهمیت دارد. کتب تاریخی می‌توانند راه‌های لذت‌بخش و شفافی باشند برای سازماندهی اندیشه‌هایمان درباره نحوه آغاز حوادث و چرایی بسط یافتن آن‌ها به آن گونه‌ای که ظاهر امر نشان می‌دهد. من مانند خیلی از خوانندگان این کتاب درک می‌کنم که دیدگاه من هم صرفاً

یکی از این بحث‌هاست، یکی از دیدگاه‌ها، یکی از روش‌های سازماندهی ساختار جهان که البته طرحی مبتنی بر اسناد و مدارک نیز آن را حمایت می‌کند. مانند تمام علوم اجتماعی، هر نوشته تاریخی بخشی از یک بحث دنباله‌دار است. بنابراین در این زمینه، آنتونی گیدنز (Giddens 1990) جامعه‌شناس به‌درستی خاصیت ناپیوسته مدرنیته و در واقع کل تاریخ را به ما گوشزد می‌کند. جی. ام. رابرتس (Roberts 2002) تاریخدان به‌حق یادآوری می‌کند که رویدادنگاری تماماً فرایندی گزینشی است. جرد دایماند زیست‌شناس به‌درستی دربارهٔ این‌که تاریخ‌های خطی مستعد جانبداری از پیشرفت‌گرایی^۱، نخبه‌گرایی^۲ یا حتی نژادپرستی هستند، به ما هشدار می‌دهد. اما جامعه‌شناس دیگری، ماکس وبر (Weber 1947)، هم تذکر می‌دهد که لازم نیست تمام نوشته‌های مربوط به تاریخ و فرهنگ را کاملاً تحت‌اللفظی تفسیر کنیم.

جامعه‌شناسی‌های تاریخی، شبیه آنچه من در این کتاب ارائه می‌دهم، می‌توانند ابزارهای مفیدی برای اکتشاف باشند. این علوم می‌توانند از طریق ایجاد گونه‌شناسی‌های ایدئال، که از کنارهم‌گذاری شواهد انسان‌شناسی و تاریخ‌نگاری دوره‌های خاص به دست می‌آیند، در ردیابی تغییرات ایجادشده در میان افراد و جوامع به ما کمک کنند. اگرچه تعداد کمی از نمونه‌های جهان واقعی با این «گونه‌ها» هماهنگی کامل دارند، بیشتر تجربیات ما کمابیش به آن‌ها نزدیک‌اند؛ به طوری که در درک عمیق‌تر تفاوت‌ها، هم‌پوشانی‌ها و استثنائات این الگوهای ثابت و بی‌کم و کاست به ما کمک می‌کند. قصد من در این‌جا همین است. با توجه به مواردی که برای خواننده روشن شد و هشدارهایی که بدان اشاره شد، باور من این است که داستان مرگ ما انسان‌ها تا به امروز به صورتی که گفته خواهد شد رقم خورده است.

مرور و نگاه کلی

منشأهای انسانی ما و همچنین تجربیات و معانی اولیه‌ای که از این منشأها

۱. progressivism: دیدگاهی که اعتقاد دارد جوامع الزاماً در امتداد خط زمان دچار تکاملی می‌شوند که مترادف با پیشرفت باشد. - م.

استخراج کرده‌ایم نمی‌توانند از عادات، ترجیحات و تجربیات کل زندگی ارگانیک ما جدا باشند. برای درک مبنای تجربیات زندگی و مرگ خود، نباید بین خود و دیگر موجودات زنده خط تفکیک دقیق و صریحی رسم کنیم؛ چراکه تنها در این صورت است که میراث پیش از خود را با تحولات بعد از خود اشتباه نخواهیم گرفت. معنایی که ما به مرگ نسبت می‌دهیم بدون شک متعلق و منحصر به گونه خودمان است، اما چالش اولیه و نیروی محرکه‌ای که به مرگ معنا بخشیده است ممکن است ریشه‌های عمیق‌تری در آگاهی در حال تحول از زندگی و مخصوصاً ریشه در تجلی‌های قلمرو حیوانات داشته باشد. انکار این میراث حیوانی در بهترین حالت حاکی از غرور و خودبینی و در بدترین حالت گمراه‌کننده است.

در دل این دوره آغازین که هنوز هم ناشناخته است، بخش اعظم گذشته انسانی خود را باید در تاریخ [جوامع] شکارگر-جستجوگر^۱ بکاویم. ما در جوامع کوچکی زندگی می‌کردیم که مشخصه‌شان گروه‌های سرگردانی بود که در جستجوی غذا و پناهگاه امن جابه‌جا می‌شدند. زندگی غالباً کوتاه بود و به دلیل رخدادهای غیرمنتظره یا ماجراجویی‌های غلط به شکل ناگهانی پایان می‌یافت. اما این‌ها مردمانی بودند که زندگی و مرگ را دو شکل کاملاً مجزا از وجود قلمداد نمی‌کردند (مثال‌های امروزی این جوامع نیز چنین‌اند). برای مثال، آن‌ها ماهیت انسان و ماهیت حیوان را مخالف یکدیگر تصور نمی‌کردند. جهان دیگر – جهان ورای حواس ما – مکانی نامرئی بود که افراد به‌ناگاه بعد از مرگی غیرمنتظره خود را در آن می‌یافتند. در آن جهان، مردن به سفری پرماجرا و غالباً پرخطر تبدیل می‌شد – سفری آن‌جهانی^۲ – و چالش زندگی در این جهان عبارت بود از پیش‌بینی زمان وقوع مرگ به منظور کسب آمادگی برای آزمون‌های اجتناب‌ناپذیر آن.

فرهنگ‌های یکجانشین تاریخ کوتاه‌تری دارند. تقریباً ۱۲۰۰۰ سال قبل،

۱. [hunter-gathering societies]: جوامع شکارگر-جستجوگر به جوامعی اطلاق می‌شود که مردمانشان به پرورش محصولات کشاورزی و نگهداری حیوانات اهلی شده نمی‌پردازند، بلکه غذای مورد نیاز خود را با جستجوی گیاهان خوراکی و شکار حیوانات و جابه‌جا شدن از مکانی به مکان دیگر به دست می‌آورند. – م.

شکل‌گیری اولین مزارع و باغ‌ها و همچنین نگهداری حیوانات آغاز دوره یکجانشینی را برای بسیاری از مردم سراسر جهان رقم زد، اگرچه در این دوره زندگی به سبک جوامع شکارگر-جستجوگر هم تداوم داشت. اندکی پس از آن‌که این مزارع و روستاهای اولیه به وجود آمدند، اولین شهرها نیز شکل گرفتند. کشاورزان و شهرنشینان اولیه نسبت به خویشاوندان شکارگر خود عمر طولانی‌تری داشتند و احتمال آن‌که دیرتر شاهد آمدن مرگ خود باشند بیشتر بود. در همین زمان‌ها و مکان‌ها بود که مردن علاوه بر ایفای نقش سفری آن‌جهانی، نقش فعالیتی این‌جهانی را نیز بر عهده گرفت.

کسب آمادگی برای مرگ به نوعی هدیه و ضرورت اخلاقی تبدیل شد که کندتر شدن مرگ آن را به جوامع یکجانشین اعطا کرد. روستاییان و کشاورزان اولیه درون مزارع و روستاهای خود به آرامی اموراتشان را به کمک دوستان و خویشاوندانشان سامان می‌دادند - این گونه بود که تصور مرگ خوب در ذهن مردم شکل گرفت. در شهرها که در آن‌ها غریبه‌ها غالباً به دلایل اقتصادی، سیاسی یا نظامی در کنار یکدیگر سکنا می‌گزیدند، افراد در حال مرگ با مشارکت دادن سایر افراد صاحب حرفه، «برنامه‌ریزی» امورات مرگ خود را آغاز کردند - بدین ترتیب مردم به سمت مرگ خوب مدیریت شده کشیده شدند. بنابراین، در این دو «سنت» موازی، دهقانان و روستاییان بر آماده‌سازی خود برای مرگ تأکید می‌کردند، در حالی که تلاش شهرنشینان بیشتر معطوف به فایق آمدن بر پیش‌بینی ناپذیری و عدم قطعیت مرگ قریب‌الوقوع خود بود.

در دوران مدرن کنونی که من آن را عصر جهانشهری می‌نامم، مردم در ساختار مناسبات اجتماعی و اقتصادی جهانی‌تری زندگی می‌کنند. تقسیم‌بندی‌ها و رده‌بندی‌های قدیمی اجتماعی مربوط به جوامع گذشته مثل محل زندگی، جنسیت، دین و مذهب، نژاد یا طبقه اجتماعی با یکدیگر ترکیب می‌شوند و رنگ می‌بازند. پیشرفت‌های شکل‌گرفته در زمینه بهداشت عمومی و مراقبت‌های پزشکی در صد سال اخیر، در کشورهای ثروتمند صنعتی جهان میزان امید به زندگی را به شکل تصاعدی بالا برده است. البته فرایندهای جهانی

شدن^۱ در زمینه ارتباطات و جابه‌جایی‌های انسانی حاکی از آن است که بیماری‌های عفونی «جدید» یا احیاشده همچون اچ‌آی‌وی یا سل در عصر مدرنیته متأخر در جاهایی شیوع پیدا می‌کنند که رفتارهای جنسی و فقر گستردگی دارد - که مثل همیشه، این دو در همه جا هستند. چنین آمیزه جهانی ثروت و فقر، امید به زندگی بلند و کوتاه، از طریق واژگون کردن درک پیشینمان از خطر، انتظارات عمومی ملل غنی و فقیر را در مورد واقعیت چشم‌انداز زندگی و مرگشان مبهم و آشفته می‌کند (Beck 1992).

مردن در این عصر جهان‌شهری، به شکلی روزافزون مرگ انسان‌ها را به گونه‌ای رقم می‌زند که برای هیچ‌کس نه مرگی خوب در کار است و نه مرگی خوب مدیریت شده. تلاش افراد برای کسب آمادگی برای مرگ (همان‌گونه که در جوامع کشاورزی به مدت چندین هزار سال انجام می‌گرفت) یا رام کردن مرگ از طریق مراقبت‌های تخصصی پزشکی یا دیگر انواع مراقبت (همان‌گونه که در شهرها به مدت هزاران سال صورت می‌گرفت) غالباً ناقص و تحریف شده است یا به طور کلی به جایی نمی‌رسد.

اخیراً مرگ به امری نسبتاً شرم‌آور بدل شده است - دیگران به آن برچسب‌های ناخوشایند می‌زنند و از نظر انسان‌هایی که هدف طعنه دیگران واقع شده‌اند ذاتاً امری خجالت‌آور است که به آن تن نمی‌دهند. چالش اجتماعی و اخلاقی برای هر کسی که به ناگاه، اما به شکلی پیش‌بینی پذیر، در پایان زندگی در این نبردهای مدرن بر سر هویت گیر می‌افتد، موضوع زمان‌بندی مرگ است. ما چطور می‌توانیم در شرایطی که همین دیروز با افتخار شانه‌به‌شانه مسافران زندگی می‌ایستادیم، از لغزش شرم‌آور به درون آشکال تباه‌شده هویت اجتناب کنیم؟ چطور می‌توانیم چنین لغزشی را به تأخیر بیندازیم یا از آن عبور کنیم تا بتوانیم به صورت «دیگری عادی» درآییم، در حالی که به روش‌هایی می‌اندیشیم تا به این ضمیر جدید و تباه‌شده مان اعتبار ببخشیم یا آن را به طور کلی کنار بگذاریم؟ در هر صورت، «رقص آخر» - توصیفی شاعرانه از مرگ که دی اسپلدر و استریکلند (DeSpelder & Strickland 2005) ارائه کرده‌اند - به طور روزافزون

برای یک اقلیت به رقص والس ممتازی تبدیل می‌شود، در حالی که در پایان زندگی رقصان کمتری به صحنه رقص نهایی دعوت می‌شوند.

مردن – که امروزه بسیار از منشأهای آن جهانی‌اش فاصله گرفته است – به مجموعه‌ای از آزمون‌های این جهانی بدل شده است. از آن‌جا که فرایند سکولار شدن^۱ دید ما را به سفر آن جهانی مخدوش می‌کند یا فقط مبهم‌ترین توصیفات از مکان‌های آن جهانی را می‌پذیرد، مردن فرایندی معکوس و غیرآن جهانی را می‌گذراند. زوال تدریجی همراه با سالمندی و از دست رفتن گام‌به‌گام آگاهی که با کهنسالی حادث می‌شود، به طور فزاینده‌ای سؤالی جدید و اضطراری را در مورد مردن به مثابه زیستن مطرح می‌کند. در عصر حاضر هر روز مردم بیشتری از خود می‌پرسند که آیا مردن تنها به اسم معنای «زیستن» گرفته است. این از آن سؤالاتی است که در سراسر جهان مردم بیش از پیش مطرحش می‌کنند؛ و شواهد انسان‌شناختی، تاریخی و جامعه‌شناختی مربوط به مرگ‌های ما در سرتاسر تاریخ بشری، ساختارهای بهداشت عمومی یا حداقل منبع فرهنگی را که ورای این اضطرار مدرن قرار می‌گیرد آشکار می‌سازد.

ما تنها می‌توانیم با عقب ایستادن و اتخاذ زاویه دیدی گسترده به منشأها و نیز ساخت نهادی کنونی، و طرح این سؤال که چه می‌توان کرد، در میانه این دلمشغولی‌های جدید و مشکلات اجتماعی به صورت‌بندی راهکاری بپردازیم. برای آغاز صورت‌بندی پاسخی شخصی به این سؤال، باید ابتدا با پی گرفتن رد تاریخ و اجتماع، که در صفحات بعد طرح‌بندی خواهد شد، راهی سفر ارزبابی و تأمل شویم.

بخش اول

دوران سنگ^۱

انسان که از جنگل بیرون آمده اما از قلمرو حیوانی جدا نشده است، آوارگی و زندگی در غارها را آغاز می‌کند. زندگیِ خشن و پیش‌بینی‌ناپذیر متضمن مرگی به همان میزان پیش‌بینی‌ناپذیر است. هر مرگ تدریجی آدمی باید برای خود فضای نمادینی برای رخ دادن پیدا کند، بنابراین انگیزه مهمی می‌شود برای تصویری دربارهٔ سفر آن‌جهانی.

ظهور آگاهی از مرگ

هر حیوانی مرگ را درک می‌کند. انسان‌ها از این نظر هیچ فرقی با حیوانات نداشته‌اند و ندارند. در ادبیات غرب تاریخی طولانی وجود دارد که خطی جعلی بین ما و حیوانات ترسیم کرده است، اما بخش اعظم این ادبیات به دلیل باوری مسیحی شکل گرفته است مبنی بر این‌که ما بیشتر فرشته‌خو هستیم تا حیوان صفت (Bednarik 2003: 513). تنها انسان‌ها می‌دانند که خواهند مرد، و به گفته بلز پاسکال (Pascal 1941: 116)، «مرگ امری است که بقیه موجودات جهان چیزی درباره‌اش نمی‌دانند.» ولتر (به نقل از Enright 1987: ix) نیز می‌پذیرد که «نوع بشر تنها نوعی است که می‌داند باید بمیرد و این را فقط از تجربه خود آموخته است»، و این را هم اضافه می‌کند که «کودکی که در تنهایی بزرگ و به جزیره‌ای متروک برده شود، بیش از گربه یا گیاه از مرگ آگاهی نخواهد داشت». به عقیده من، ولتر گربه را دست‌کم گرفته است.

اخیراً اومانیست‌هایی مثل ارنست بکر (Becker 1972) و نوربرت الیاس (Elias 1985) در مقام دفاع از وضعیت منحصربه‌فرد انسان بودن برآمده‌اند، وضعیتی که ناشی از آگاهی «خاص» انسان از فناپذیری است و میراثی که ارمغان

تکامل نهاد^۱ ماست، نه عطیة ای الهی. بکر ادعا می‌کند که «تنها انسان‌ها مرگ را درک می‌کنند، زیرا نهاد انسان زمان را تشخیص می‌دهد»؛ او در همان بند «حیوانات پست‌تر» را نادیده می‌انگارد و نه تنها عقیده دارد که حیوانات قادر به درک فناپذیری نیستند، بلکه حتی ادعا می‌کند که حیوانات نمی‌توانند تشخیص دهند که مرگشان چه موقع اتفاق می‌افتد.

الیاس (3-5: 1985) این ادعای خودستایانه دربارهٔ «منحصربه‌فرد بودن» انسان را این‌گونه تکمیل می‌کند که هرچند ما در تولد، بیماری، جوانی، بلوغ و مرگ با حیوانات اشتراک داریم، به دلایل مشخصی که او آن‌ها را نه اثبات بلکه فرض می‌کند، تنها انسان‌ها هستند که می‌دانند خواهند مرد. او «میمونِ مادر» را مثال می‌زند که به نظرش مثال کاملاً گویا و آشکاری است؛ این میمونِ مادر فرزند مردهٔ خود را برای مدتی با خود حمل می‌کند «تا این‌که آن را در جایی می‌اندازد و رهایش می‌کند». البته رابطهٔ بین حیوانات و عزیزان از دست‌رفته‌شان همیشه این‌قدر ساده و سراسر نیست. این دیدگاه‌های تحقیرآمیز به تجارب حیوانات از مرگ، مردن و فقدان همواره خودپسندانه بوده‌اند و به لحاظ تجربی اشتباه‌اند. ما حیوانیم، و حیوانات مرگ را درک می‌کنند، و تازه از این نظر ما در انتهای صف قرار می‌گیریم.

آگاهی حیوانات از مرگ

مارجری گاربر (Garber 1997)، نویسندهٔ داستان‌هایی که شخصیت‌هایشان را سگ‌ها تشکیل می‌دهند، چنین سؤالی کرده است: آیا سگ‌ها می‌دانند مرگشان کی فرامی‌رسد؟ و عقیده دارد که بله، آن‌ها می‌دانند. او مثلاً داستان دو سگ را روایت می‌کند که به نظر می‌آید درکی از مرگ قریب‌الوقوع خود داشته‌اند. اولی سگ پیری بود که یک شب با رفتن بر بالین تمام اعضای خانواده، آن‌ها را بیدار کرد. صبح روز بعد این سگ را مرده بر بالینش پیدا کردند. مورد بعد مربوط به سگی خانگی است که بحث اعضای خانواده را «می‌شنید» که به سبب ناتوانی